



مخالفت با عقل از مسیحیت تحریف شده وارد اسلام شد/ تأکید اسلام به عقل

یک عضو هیئت علمی پردیس قم دانشگاه تهران با بیان اینکه مخالفت با عقل و تفکر عقلانی و فلسفی از مسیحیت تحریف شده وارد اسلام شده است، گفت: برخی افراد تحت تأثیر این افکار قرار گرفتند و با فلسفه ضدیت دارند.

یک عضو هیئت علمی پردیس قم دانشگاه تهران با بیان اینکه مخالفت با عقل و تفکر عقلانی و فلسفی از مسیحیت تحریف شده وارد اسلام شده است، گفت: برخی افراد تحت تأثیر این افکار قرار گرفتند و با فلسفه ضدیت دارند.

دکتر محمد محمدرضایی، عضو هیئت علمی پردیس قم دانشگاه تهران در گفتگو با خبرنگار مهر در مورد روند عقل ستیزی در جهان اسلام گفت: بحث رابطه عقل و دین را در جهان مسیحیت هم مشاهده می کنیم، برخی از آنها معتقدند که ما باید تعقل و خردورزی داشته باشیم و برخی هم معتقدند که هیچ نیازی به عقل و خردورزی نیست و باید به دین ایمان آورد. در جهان مسیحیت (تحریف شده)، گرایش وجود دارد.

وی افزود: می دانید به علت غیرعقلانی بودن اصول اساسی مسیحیت مثل تثلیث، اولوهیت، تجسد عیسی مسیح (ع)، عشای ربانی، گناه ذاتی انسان و ... علمای مسیحی چاره ای جز این نداشتند که بگویند ایمان بیاورید تا بفهمید؛ نه اینکه بفهمید و بعد ایمان بیاورید، لذا به این گروه ایمان گرا؛ گفته شد، یعنی اینکه معتقدند ایمان و دین ضد ایمان به خدا و دین خدا ضد عقل است و حتی مشاهده می کنید پولوس - حواری عسی - (در کتاب مقدس، رساله پولوس) نوشته است؛ با خبر باشید که شما را به فلسفه و مکر باطل نریاید؛ یعنی در واقع پولوس فلسفه و خردورزی را هم ردیف با مکر باطل می داند و به مردم توصیه می کند که از آن پرهیز کنند و یا همچنان مشاهده می کنیم که ترتولیان، از مسیحیان صدر اول می گوید: آتن را با اورشلیم چه کار؟ مقصود او از آتن فلسفه و خردورزی و از اورشلیم کلیسای مسیحی است. پاسخ او به این پرسش این است که ایمان و فلسفه به هیچ وجه مشترکی ندارد، بلکه کاملاً ضد یکدیگرند. پس ببینید که رابطه فلسفه و دین و یا تعقل و خردورزی و دین، در مسیحیت هم ریشه داشته است و گرایش در مسیحیت وجود دارد که دین را ضد عقل و خردورزی می داند.

سردبیر فصلنامه قبسات در ادامه سخنانش اظهار داشت: همان طور که می دانید در مسیحیت تحریف شده هست، وقتی حضرت آدم (ع) در بهشت قرار گرفت خداوند به او نهي کرد که از میوه این درخت نخورد. مسیحیان این درخت را درخت معرفت می دانند که حضرت آدم (ع) نباید میوه آنرا می خورد و چون حضرت آدم (ع) از میوه درخت معرفت خورد، از بهشت رانده شد. این به ذهن متفکران القا می شد که معرفت، تعقل و خردورزی با سعادت جاودانه دینی ناسازگار است و با هم قابل جمع نیست. از این دو باید یکی را برگزید یا باید سعادت دینی را برگزید و یا تعقل و معرفت و خردورزی را.

محمدرضایی تأکید کرد: پس در واقع، رابطه عقل و دین از ابتدا یعنی در مسیحیت ریشه داشته و در واقع می دانید که برخی از متفکران از سوء فهمی که از کتاب مقدس و داستان حضرت ابراهیم (ع) پیدا کردند، معتقد شدند که عقل ضد دین است، مثلاً شما نگاه می کنید که کیرکگور؛ پدر اگزیستانسیالیسم جدید - معتقد است وقتی خداوند به حضرت ابراهیم (ع) امر کرد که فرزندت را قربانی کن، ایشان معتقد است عقل می گوید که نه فرزندت را قربانی نکن. برای اینکه گردن به فرامین الهی بدهد باید عقلش را زیر پا بگذارد و وارد حریم دین شود، وقتی که می خواهد وارد مرحله دینداری شود، آنجاست که عقل به پایان خود رسیده است، لذا به نظر می رسد در واقع این گرایش ضدیت با عقل در مسیحیت تحریف شده ریشه داشته است و در حوزه اسلام گرایش پیدا کرده است، در صورتی که مشاهده می کنیم که خداوند در قرآن چقدر عقل را تمجید می کند و چقدر تذکر می دهد که ای انسانها تعقل کنید.

نویسنده کتاب؛ فلسفه اخلاق کانت؛ در ادامه سخنانش بیان کرد: از نظر قرآن بدترین جنبنندگان کران و لالانی هستند که نمی اندیشند. این شَرِّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ. قطعاً بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانی اند که

نمی‌اندیشند. (آیه 22 سوره انفال) و یا در روایتی از امام موسی کاظم (ع) هست که « خداوند دو حجت برای مردم قرار داده است؛ یک حجت بیرونی و یک حجت درونی. حجت بیرونی همان انبیاء و اولیاء و حجت درونی همان عقل است.« و لذا عقل یک نوع حجیتی دارد و یا در برخی از روایات است که می‌فرمایند: « هر کسی عقل است، دین دارد و کسی که دین دارد به بهشت می‌رود.« خلاصه اینکه خداوند در قرآن هدف از نزول قرآن را تعقل می‌داند، « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ: ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم باشد که بیندیشید.« (آیه 2 سوره یوسف) و یا در آیه دیگر می‌گوید: « أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا: آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.« (آیه 82 سوره نساء) یعنی این دلایل یک نوع استدلال است، که چون یک هماهنگی وجود دارد. پس جهان و هستی از جانب خداوند است. امام صادق (ع) هم در روایتی می‌فرمایند: « بندگان خدا با عقل، خدای خویش را می‌شناسند و به واسطه آن کار پسندانه و زیبا را از ناپسند و زشت تشخیص می‌دهند.«

وی با اشاره به اینکه در اسلام این همه بر تعقل و خردورزی تأکید شده، تأکید کرد: متکلمان معتقدند که عقل انسان حُسن و قبح اشیاء را ذاتاً می‌تواند درک کند، اگر حُسن و قبح اشیاء ذاتی باشد شرع و دین ثابت نمی‌شود. مثلاً اگر دروغ گفتن قبیح نباشد اگر پیامبری هم که نبوت او ثابت شده خبر دهد که دروغ قبیح است؛ از او نمی‌توانیم بپذیریم، چون ممکن است دروغ گفته باشد و از سوی پیامبری او ثابت نمی‌شود چه آنکه خلاف حکمت بر خدا قبیح نیست. تصدیق دروغگو نیز قبیح نمی‌باشد، بعید نیست کسی به دروغ ادعای نبوت کند و خداوند معجزات را به دست او جاری کند و او را تصدیق کند و او نیز بسیار چیزها را که خداوند منع یا امر نکرده برای مردم حرام و واجب کند. پس اگر خوب و بدی افعال تنها از طریق شخص و اخبار پیامبران الهی بخواهد معلوم شود ما نمی‌توانیم به خوبی و بدی فعلی حکم کنیم، چرا که در گزارش ما احتمال دروغ وجود دارد، با فرض اینکه قبح دروغ هنوز ثابت نشده است، لذا اگر ما نتوانیم حسن و قبح اشیاء یعنی استقلال عقل را ثابت کنیم استقلال دین هم ثابت نمی‌شود.

این محقق و نویسنده کشورمان با اشاره به اینکه هیچ حکمی در دین ثابت نمی‌شود، تأکید کرد: به واسطه عقل مان هست که به خداوند پی می‌بریم، از طریق تفکری که در خودمان و جهان می‌کنیم می‌توانیم به خالق هستی پی ببریم. خود قرآن می‌فرماید: « أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ... آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده...« (آیات 17 تا 21 سوره غاشیه) خداوند در این آیات به مردم توصیه می‌کند که در خلقت شتر و ... نگاه، نظاره و تأمل کنید. با تأمل به این نتیجه می‌رسیم که ناظم باید حکیم باشد. اشیاء این عالم، جمادات، گیاهان، جانوران و ... نمی‌توانند خالق این همه پیچیدگی در نظام تکوین و تشریح و یا در وجود خود انسان باشد. پس این آیات قرآن، خود یک نوع استدلال عقلی است، مگر می‌توانیم استدلال عقلی را کنار بگذاریم، لذا فکر می‌کنم که مخالفت با عقل و تفکر عقلانی و فلسفی از مسیحیت تحریف شده وارد اسلام شده و برخی تحت تأثیر این افکار قرار گرفتند و با فلسفه ضدیت دارند.

مؤلف کتابهای اندیشه اسلامی با بیان اینکه آنهایی که معتقدند تعقل و خردورزی جدا از دین است، می‌توانند دو دسته باشند، گفت: یک دسته آنها این است که کلاً با تعقل و خردورزی مخالف هستند و یا اینکه با یک نوع فلسفه‌های خاصی مخالف هستند. هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند با تعقل و خردورزی مخالفت کند چون اگر واقعاً با تعقل و خردورزی مخالفت کنیم خدای خود را هم نمی‌توانیم ثابت کنیم. فلسفه در واقع خردورزی و تعقل و پاسخی عقلانی به سؤالات اساسی انسان است. شما ببینید وقتی انسان بزرگ می‌شود و رشد عقلی می‌کند در خودش تأمل می‌کند. از خود می‌پرسد که آیا من مرکب از بدن مادی ساخته شده‌ام یا اینکه حقیقت دیگری در من بنام نفس وجود دارد. حقیقت نفس از چیست؟ آیا با بدن تفاوت دارد؟ آیا آن هم مادی است؟ یا از جنس دیگری است؟ آیا قوای نظری یا عملی دارد؟ کارکرد عملی یا نظری دارد؟ آیا فقط در حوزه معرفت می‌تواند فعالیت کند؟ آیا در حوزه گرایشها هم می‌تواند فعالیت کند؟

این استاد دانشگاه با بیان اینکه بخشی از مباحث فلسفه همان نفس‌شناسی و انسان‌شناسی است، تصریح کرد: مگر انسان می‌تواند خودش را نشناسد، در روایات داریم که هر کس خود را شناخت می‌تواند خدا را بشناسد. مگر ما نباید خودمان را بشناسیم. بخشی از مباحث فلسفه، نفس‌شناسی و خودشناسی است. اگر مابعدالطبیعه فلسفه را بخواهید تقسیم کنید به بحثهای اصلی می‌رسید، نفس‌شناسی مورد تأکیدات دین است. خودتان را بشناسید و در خودتان تأمل کنید. اگر در خودتان تأمل کردید می‌توانید دیگران را هم بشناسید. در قرآن از روح سخن گفته شده است، روح چیست؟ آیا روح همان بدن است؟ آیا غیر از بدن است؟ آیا ما باید همانند کر و کور و لال، ایمان بیاوریم و باید عقل را کنار بگذاریم.

وی افزود: یا اینکه می‌توانیم سؤال طرح کنیم. پس بخشی از بحثهای فلسفی، نفس‌شناسی و بخشی هم جهان‌شناسی است. آیا خارج از ما جهانی وجود دارد یا ندارد؟ چه دلیلی وجود دارد تا نشان دهد جهانی خارج از ما وجود دارد؟ دلیل عقلی آن چیست؟ براساس اصل علیت است که ما درک می‌کنیم جهان خارج از ما وجود دارد. در یک فضایی قرار می‌گیریم می‌بینیم که حالتی در ما وجود می‌آید و دچار سرد و گرم می‌شویم، علتش ما نیستیم. پس باید علت اینها خارج از ما باشد. جهان خارج را از طریق یک

اصل عقلی اثبات می کنیم. حالا که اثبات شد صورتهایی که در ذهن ما نقش می بندد، چه نسبتی با خارج دارند. ما در امر شناخت چقدر سهم داریم. آیا ذهن ما لوح سفیدی است؟ آیا ذهن ما بر امر شناخت و معرفتی که ما داریم تأثیر و تأثر می گذارد؟ اینها بحث معرفت شناسی را تشکیل می دهد.

وی با اشاره به اینکه بخش عمده ای از بحثهای فلسفه، معرفت شناسی است، بیان کرد: یعنی اینکه تصوراتی که ما داریم نسبتشان با عالم خارج به چه صورت است آیا کاملاً مطابق با خارج است؟ اقوال مختلفی وجود دارد. در فلسفه خودمان بخشی از مباحث وجود ذهنی اشاره به همین مباحث دارد.